

جدال واقعی بر سر چیست؟ حق تعیین سرنوشت، فدرالیسم یا تجزیه؟

ناصر ایرانیپور

دو متن حاضر پاسخهای بنده است به دو کامنت هموطن ذیل که زیر مصاحبه‌ی بنده حول فاشیسم قومی و مذهبی در ایران در سایت رادیو زمانه گذاشته‌اند. همانطور که ملاحظه می‌کنید، این هم‌میهن و برخی از همفکران دیگر ایشان به مضمون و پیام اصلی مصاحبه‌ی بنده نپرداخته و به جای آن باز همان داستان شناخته‌شده‌ی "تجزیه‌طلبی" را تکرار نموده‌اند. توجه شما را به دو مورد از پاسخهای بنده به آنها جلب می‌کنم.

جناب ariobarzan،

با درود دوباره به شما و سپاس از ایراداتان، متأسفانه باید بعرضتان برسانم که فرمایشات شما را فاقد پایه‌ی واقعی و بسی غیرمنطقی یافتم، آن هم به دلایل ذیل:

۱. برخلاف ادعای شما، تاکنون در هیچ جایی فدرالیسم مایه‌ی فروپاشی نگردیده است. اگر در جوامعی چون یوگسلاوی فدرالیسم وجود نمی‌داشت، آنها از همان ابتدای جنگ جهانی دوم فرومی‌پاشیدند. به همان اندازه می‌توان سوسیالیسم را عامل فروپاشی آن کشور دانست، چرا که آن کشور سوسیالیستی بود و از سوی سوسیالیست‌ها اداره می‌شد. آنگاه که کراسی خواست جدا شود و صربها مانع شدند، جنگ نخست روی داد، دیگر این چه ارتباطی به فدرالیسم دارد؟! نظام بلژیک اگر سال ۱۹۹۳ به فدرالیسم تبدیل نمی‌شد، یقیناً تجزیه می‌شد. بنابراین فدرالیسم مانع فروپاشی آن کشور شد. شما بیائید نظامهای فدرالیستی را متمرکز سازید، ببینید چه اتفاقی خواهد افتاد. در ضمن اگر عامل فروپاشی نظامهای فدراتیو (که تاکنون تنها دو فقره از آن دیده شده) فدرالیسم آن کشورها بوده، عامل تجزیه‌ی کشورهای که متمرکز بوده‌اند چه بوده است، که همین چند روز پیش یک نمونه‌ی دیگر و تازه‌ی آن را [سودان، همتای شریف جمهوری اسلامی] تجربه کردیم؟ چگونه است که به این نتیجه نمی‌رسید که عامل تلاشی این کشورها شوونیسم و سانترالیسم بوده است؟!

۲. نمی‌دانم اطلاعات شما از کدام منبع است که مدعی شده‌اید مردم هند با فدرالیسم مخالف هستند! این کشور یکی از کشورهای فدرالیستی و به قول شما دمکراتیک جهان است. چگونه می‌شود، دمکراتیک باشد و مخالف فدرالیسم، اما هم‌چنان فدرال؟!

۳. ایراد گرفته‌اید که چرا نمونه‌ی بلژیک و دانمارک را نیاورده‌ام. همانطور که فوقاً گفته شد، بلژیک نیز اکنون فدرال است، همان کشوری که نظام سیاسی متمرکزش مورد اقتباس و کپی‌برداری ایران وقت قرار گرفت. در مورد دانمارک و بسیاری از کشورهای اروپایی غیرفدرال خدمتتان عرض کنم که بنده هیچ کشور اروپایی نمی‌شناسم که مناطق خودمختار که شکلی از فدرالیسم است، نداشته باشد. هم‌اکنون کتابی در دست ترجمه دارم تحت عنوان "خودمختاری در اروپا" که در آن نمونه‌های مختلف خودمختاری در اروپا که کردهای ایران ۶۵ سال است مطالبه می‌کنند، معرفی شده‌اند. در ضمن چگونه است که اگر یک نمونه فدرالیسم آورده می‌شود، بلافاصله گفته می‌شود که آن کشور هیچ سنخیتی با ایران ندارد، ولی در مقابل نمونه‌های نظام متمرکز آورده می‌شوند. آیا این نظامهای متمرکز سنخیتی با تاریخ ایران دارند؟! به این اعتبار نباید با دمکراسی و سوسیالیسم و اسلام‌یسم و لیبرالیسم و غیره نیز که برخاسته از کشورهای دیگر هستند، کاری داشت! اما اینجا کسی به فکرش نمی‌رسد یادآوری کند که با این مقولات کاری نداشته باشیم، چه که کشورهای شناخته شده با این نام سنخیتی با ایران ندارند! آخر ایران ما تافته جدا بافته‌ای است که باید چیز جدیدی را برایش اختراع نمود!!! و آخر، هر آنچه "خودی" است بهتر است! آیا آن نظام سیاسی بنیادی که بطور ضمنی مورد دفاع شماست، تصور می‌کنید سنخیتی با تاریخ و فرهنگ ایران دارد؟ از یاد برده‌ایم که قانون اساسی ابتدای ایران از کدام کشور رونویسی شد؟ حال که نوبت به فدرالیسم رسید، این کار ایراد پیدا می‌کند؟ آیا چنانچه شما با حاکمیت اسلامی ایران مخالفید، این مخالفت شما از این لحاظ است که از جایی دیگر آمده است و یا از این حیث است که ضدمکراتیک و ضدانسانی است؟ ... در ضمن نمی‌دانم که آیا مسحور هستید که فدرالیسم به چه معنی است یا نه؟ فدرالیسم عبارت است یک نظام سیاسی چند سطحی، اعطای صلاحیتهای داخلی سیاسی، اداری، اقتصادی، قضایی به سطوح پایین، مشارکت دادن سطوح پایین در حاکمیت مرکزی. این کل ماجراست. حال این اصل را چگونه پیدا می‌کنید، مربوط به خودتان است. طبیعتاً هر کشور فدرال

تمایزاتی به کشورهای دیگر فدرال دارد و ویژگیهای آن هر کشور در نظر گرفته شده است. در فردای ایران نیز در نظر گرفته خواهد شد. اگر مردم کشورهای آمریکا، کانادا، استرالیا، آلمان، بلژیک، سوئیس، اتریش و ... توانستند، این اصل را در انطباق با ویژگیهای کشورشان پیاده کنند، ما هم می‌توانیم. تازه هیچ کدام از این کشورها ادعای فرهنگ و تمدن کشورداری چندین هزار ساله ندارند. همچنین آیا می‌دانید که حکومت ایران تا قبل از اواخر دوران قاجار و اوایل سلطنت پهلوی هیچگاه متمرکز نبوده و نوعی فدرالیسم سنتی بوده است؟

۴. شما گفته‌اید که برچسبهای نابجا به مخالفان خود زده‌ام. این حقیقت ندارد. هنوز کامتهای بنده و دیگران در سایت مزبور (سایت رادیو زمانه) هستند. بحث بنده بسیار مشخص است و من چون همفکران شما با کسی غیربهداشتی صحبت نمی‌کنم و تنها مکاتب و حکومتها و آنانی را که کمر به دفاع از این مکاتب و حکومتها بسته‌اند، مورد چالش قرار داده‌ام. شما به دلیلی نزدیکی فکری به آنها گوشزد نکرده‌اید که به چه حقی به عموم کردها اهانت می‌شود و حتی در جایی آن را تطهیر نموده‌اید! ... به هر حال کم نگفته‌ام که مخالفان فدرالیسم چندگونه‌اند و از سه طیف و جبهه‌ی مختلف فکری می‌باشند و هر سه هم از حاشیه‌ای‌ترین جناحهای فکری جامعه هستند. از سویی جمهوری اسلامی، از سویی دیگری به قول خودشان "ناسیونالیست"های ایران و "پان‌ایرانیستها" و از آن سو نیز سوپر "کمونیستهای کارگری" می‌باشند. نقطه‌ی عزیمت و مقصد این سه در ارتباط با مقوله‌ی مورد بحث اما یکی است و بدین ترتیب راست و چپ، سکولار و اسلامی، در ضدیت با آن به هم می‌رسند. تلاش می‌کنم در روزهای آینده به یکی از این طیفها در همین ارتباط پاسخ بدهم.

۵. و اما دوست عزیز، چرا طفره می‌روید؟ آیا هژمونی یک مذهب و زبان را در ایران بالاخره قبول دارید یا نه؟ آیا قبول دارید که مردم هر منطقه امور خود را خود سامان دهند و یا اینکه باز از مرکز بر آنها امر و نهی شود؟ این پرسشها بسیار مشخصند؟

۶. در مردم همه‌پرسی صحبت نموده‌اید و گفته‌اید که باید در مورد این موضوع سراسری تصمیم‌گیری شود و نه منطقه‌ای. برای اینکه هیچ سوء تفاهمی باقی نماند: همه‌پرسی باید تنها در مورد اموری در سطح سراسری صورت گیرد که مشترکاً به همه تعلق داشته باشد. برای نمونه تعیین نظام سیاسی در مرکز مربوط به همه‌ی مردم ایران است. اما هر منطقه‌ای باید خود در مورد امور داخلی خود تصمیم‌گیری کند، من جمله در شمایل همه‌پرسی. بنده به خود اجازه نمی‌دهم در مورد مسائلی که مثلاً صرفاً مربوط به بلوچستان است، تصمیم‌گیری کنم. مردم بلوچ خیر و شر خود را بهتر از من تشخیص می‌دهند. یادم می‌آید آن هنگام که جمهوریهای بالتیک می‌خواستند مستقل شوند، گورباچف آمد و گفت در همه‌ی روسیه در مورد سرنوشت این سه جمهوری رفتارندوم می‌کنیم!! این تنها با پوزخند انسانهای دمکرات روبرو شد و طبیعتاً عملی نگردید. جالب است که حاکمان ایران و بخشی از مخالفان آن حتی نوع حکومت فلسطین را نیز مشخص می‌سازند و به آن کمکهای آن چنانی می‌کنند، اما به مردم عرب کشورمان حتی حق انسانی مطالبه‌ی آموزش زبان مادری‌شان را نیز نمی‌دهند، حقوق شهروندی و ملی پیشکششان! در ضمن من در چهارچوب دمکراسی هم حق مخالفت با رأی اکثریت مردم ایران را نیز در امور مشترک برای خود قائم. مگر مردم ما کم در همین رفتارندوماها به کژراهه رفته‌اند؟ رفتارندوم آری یا نه؟ جمهوری اسلامی یادمان رفته است که کردستان آن را به حق بایکوت کرد؟ برای مردمانی دگر چند سالی لازم بود که به این نتیجه برسند که حق با کردستان بود. یقیناً در آینده نیز رأی به یک نظام متمرکز نخواهیم داد و آن را به چالش خواهیم کشید و مابقی مردم ایران نیز دیر یا زود به این نتیجه خواهند رسید که یکی از مشکلات بنیادی نظام سیاسی ایران اتفاقاً همین تمرکز قدرت در جایی بوده است. در بطن این نگرش و ساختار است که شاه و خمینی و خامنه‌ای حاکم بر سرنوشت میلیونها انسان شدند، بدون اینکه مردم حق عزل آنها را داشته باشند. قربانیان تمرکز و تراکم قدرت تنها مردم کردستان نیستند، بلکه دمکراتیسم و حقوق مردم نیز از قربانیان نخست آن می‌باشند. هر نظامی در ایران داشته باشیم، سلطنتی یا جمهوری، چنانچه متمرکز باشد، دمکراتیک نخواهد بود و پابرجا نخواهد ماند. استقرار دمکراسی در ایران از کانال تمرکززدایی سیر خواهد نمود، آن هم چه از حیث افقی و چه از نظر عمودی.

۷. گفته‌های بنده را در ارتباط با پیوند حفظ وحدت ایران با قبول حق تعیین سرنوشت و تأمین حقوق خلقهای ایران "متناقض" معرفی نموده‌اید. به نظر بنده این برداشتهای شما می‌باشند که پارادوکسیکالند. این کجایش متناقض است اگر بگویم که بنده با میل و رغبت خود می‌خواهم در چهارچوب ایران بمانم، مشروط بر اینکه این ایران یک ایران دمکراتیک و فدرال باشد و چون گذشته برای من تبلور و تداعی‌کننده‌ی تانک و توپ و فانтом نباشد و از آن تنها نگون بختی نصیب نشود؟ اگر مقصود شما این است که کردستان به طرفی بدون اگر و اما چک سفید بدهد، یقین داشته باشید با آزمونی که با حکومتهای تاکنونی کرده‌ایم و ضرباتی که از سوی آنها متوجه آن شده‌ایم، چنین چک سفیدی در کار نخواهد بود. این دیپلماسی نمی‌خواهد، با صراحت بگویم: این کشور بالاخره یا متعلق به ما نیز هست که در آن باید حقوق کاملاً برابر داشته

باشیم، یا نیست. اگر هست، با هم هم سرنوشتیم، اگر نیست و همچنان استعمار پایه‌ی سیاست حکومت‌هایش باشد، راه جدایی و رهائی ملی از آن اجتناب‌ناپذیر است. من امیدوارم هستم همچنان هم سرنوشت باشیم. اما تصمیم‌گیرنده‌ی اینکه هستیم یا نیستیم در واقع تاکنون نه من، بلکه طرف‌های دیگر بوده‌اند که داعیه‌ی برخورداری از رأی اکثریت مردم ایران را دارند و به نوعی تعیین‌کننده‌ی نظام سیاسی ایران بوده‌اند و می‌باشند. حال شما این را "تجزیه‌طلبی" می‌نامید، بنامید. من نمی‌نامم و در چهارچوب قواعد دمکراتیک با این تبیین مخالف می‌ورزم و آن را رد می‌کنم. اما نفس انتخاب این ترمولوژی از سوی شما بطور باواسطه به ما می‌گوید که ما به هر حال در این کشور حق و حقوقی نخواهیم داشت و سهم مبارزانمان نیز همچنان زندان و شکنجه و اعدام خواهد بود. به این اعتبار و تنها به این اعتبار شما حق دارید و تجزیه‌ای در راه خواهد بود. اما بدانید که این شما و گونه‌ی تفکر شماست که ما را به گزینش این راه مجبور خواهد ساخت و این اولویت و ارجحیت و خواست باطنی ما نخواهد بود.

۸. با سیستم عراق مخالفت می‌ورزید و هنوز خبری نشده، آن را "تجزیه" می‌نامید! نفس این قضیه برایم بسیار جالب و آموزنده است: کشوری که زمانی پاره‌ای از ایران بوده است و پادشاهان نالایق صفوی به عثمانی باختند، کشوری که بطور مصنوعی توسط استعمارگران فرانسوی و انگلیسی ایجاد شد، کشوری که مسؤول جنگ هشت ساله با ایران و قتل صدها هزار ایرانی بوده، کشوری که "برادران آریایی کرد" شما را انفال کرد و با بمب شیمیایی تنها در یک روز ۵۰۰۰ تن از آنها را کشت، کشوری که "برادران شیعه‌ی عرب" شما را دسته‌دسته قتل عام و سرکوب می‌کرد، امروز نگران از "تجزیه" اش هستید، چرا که این نیمچه خودمختاری که کردها در آن خطه دارند را نیز نمی‌توانید تحمل کنید. اگر می‌گوییم شووینسم یک دستگاه فکری و حتی یک فرهنگ است و محدود به حاکمان نیست، همین است. آیا اگر سرکوب‌شدگان آن خطه کرد و عرب نمی‌بودند و مثلاً فارس‌زبان می‌بودند، باز برای زیرسوال رفتن وحدتش اشک می‌ریختید؟ آری، نگران شکستن وحدت اتحاد شوروی و استقلال تاجیکستان هم‌زبان نیز بودید؟ واقعاً که!! من انتظار خصومت از هر ملت و قوم و خلق و حکومتی را داشته باشم، از هم‌میهنان پارسی‌زبان خود ندارم.

موفق باشید.

۱۰ فوریه‌ی ۲۰۱۱

ایرانپور

پاسخ اولی به کامنت اولی ایشان:

آقای ariobarzan گرامی،

دروغ بر شما و سپاس از اینکه نوشته‌ی بنده را مورد نقد قرار دادید. اما اجازه بفرمائید چند نکته را خدمت شما نیز عرض نمایم:

۱. همانطور که مستحضر هستید، مطلب بنده در مورد اینکه کردستان در پی استقلال است و یا نیست، نبوده است، بلکه بر عکس در مورد یک مسأله بسیار معین دیگر است که بسیاری از همفکران شما حتی در یک جمله به رد و یا پذیرش آن نپرداخته‌اند و چون شما در بخش پایانی مطلبتان باز همان داستان جدایی را مطرح ساخته‌اند. تصور می‌کنم ما در مورد کراهی ماه یا پیاز و سیب‌زمینی هم صحبت کنیم، شما باز سر موضوع به قول خودتان "تجزیه‌طلبی" خواهید آمد!! این کابوس پیداست دست‌بردار شما نیست. نمی‌دانم کی از خواب بیدار می‌شوید! شما با تکرار این موضوع کهنه طرف مقابل را بیشتر سر موضع می‌اندازید. این امر برای من جای پرسش دارد. از خود می‌پرسم لابد شما از مثلاً جدایی چیزی برای دست دادن دارید که آن چنان از آن واهمه دارید. اینکه برای نمونه کرد این چنین از تجزیه‌ی ایران آلرژی از خود نشان نمی‌دهد، نیز قابل تأمل است. واکنش شما تنها می‌تواند بیانگر این امر باشد که طرفی خود را متضرر می‌بیند و طرفی دیگر اما نه آن چنان. نفس این مسأله حکایت از بسیاری چیزها دارد. ای کاش قدری هم از این زاویه به اتهام وارده از سوی خودتان تأمل می‌نمودید. بنده به مثابه‌ی عضوی از جامعه‌ی کردستان حقیقتاً جدایی کردستان و تشکیل دولت ملی کردستان را عدول‌ناپذیر می‌دانم. این، موضوع اصلی سیاست کردی در گذشته بوده و در آینده هم خواهد بود. اما اصرار بر این حق به منزله‌ی تأکید بر مطالبه‌ی جدایی نیست، بلکه تنها و تنها بر این امر است که یادآوری شود، چنانچه آرزوی دیرین مردم کردستان جهت رفع ستم ملی و دستیابی به حقوقشان در چهارچوب ایران (و کشورهای دیگر) ممکن نباشد،

این مردم راه دیگری جز طرح این خواسته پیش روی خود نخواهند دید. و این به ویژه در چنین حالتی با هیچ یک از موازین دمکراتیک و حقوق بین‌المللی مغایرت ندارد. بد نیست نگاهی به این موازین بیاندازید که بحثهایی در مورد آن از سوی این جانب به فارسی برگردانده و در سایت iran-federal.com در اختیار عموم قرار گرفته شده‌اند. برخی به سهو چنین می‌اندیشند که تأمین خواسته‌های این ملت در چهارچوب این کشورها راه را برای جدایی هموار می‌کند، اما آگاهی از استدلال احزاب کردستان، تاریخ کشورهای مشابه و حقوق بین‌المللی در این حوزه دقیقاً ضد آن را به ما می‌آموزد؛ عدم توجه به این خواستها و توسل به انکار و سرکوب آنها است که راه جدایی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. توجه کنید زمانی کردستان ایران تنها یک حزب داشت که به خواسته‌های دمکراتیک آن پاسخ داده نشد. بعد از انقلاب حزب تازه‌نفس دیگری نیز به آن اضافه شد که باز با سلاح گرم به استقبال مردم کردستان آمدند. این امر، اما، کوچکترین خلل واقعی و ماهوی در اراده‌ی مردم کردستان وارد نیاورد. می‌بینیم اکنون تعداد این احزاب و گروه‌های سیاسی کوچک و بزرگ دو رقمی شده است. مطمئن باشید، چنانچه با خواسته‌های جمهوری کردستان در اواسط دهه‌ی بیست ششمی چنین فاشیستی برخورد نمی‌شد، اکنون در ایران نظام سیاسی می‌داشتیم چون کانادا با استان کبک، استانی که در چند مورد همه‌پرسی رأی به جدایی نداد، چون ماندن در چهارچوب کانادا را بیشتر به سود خود می‌داند. اما عدم حل این مسأله آن زمان در کردستان و آذربایجان، هم به روند دمکراسی در پهنه‌ی سراسری ایران آسیب رساند و هم بخش‌های دیگری از این ملیتها و "اقوام" را به میدان کشاند. اگر زمانی آذربایجان پیشکسوت جنبش مشروطه بود، تداوم وضع موجود، آن را در آینده‌ای نه چندان دور به سرقراول جنبش استقلال‌طلبی در ایران تبدیل خواهد نمود. و خطر اصلی برای "تمامیت ارضی" شما اتفاقاً از سوی مردم این دیار خواهد بود، چرا که هم به لحاظ جمعیتی، هم از حیث قدرت اقتصادی و هم از نظر دسترسی به ارگانها و امکانات نظامی ایران قابل فریب و بلعیدن از سوی حاکمان شوونیست نیستند. اصلاً هم تصور نکنید که آن هنگام ترکیه و جمهوری آذربایجان بیکار خواهند نشست! و باز اگر وضعیت کنونی تداوم یابد، نه خوزستان و نه بلوچستان و نه ترکمن صحرا به اندازه‌ی امروز خموش خواهند نشست! لذا توصیه‌ی من به شما این است که به جای تکرار تورم‌آمیز و بی‌پایه و اساس اتهام "تجزیه‌طلبی" در جستجوی راهی برای حل واقعی معضل با مشارکت مردمان و روشنفکرانی که قضیه به آنها مربوط می‌شود، باشید و با مناسبت و بی‌مناسبت، بمورد و بيمورد دگراندیشان خود در این زمینه را به این متهم نسازید که در پی جدایی از ایران هستند.

۲. شما ایراد گرفته‌اید که چرا موضوعات مختلف را یک کاسه کرده‌ام. قربانت شوم، بنده این کار را بی‌دلیل نکرده‌ام، این دقیقاً پاسخ به کسانی است که خلط مبحث نموده‌اند و شما آنها را زیر پر و بال خود گرفته‌اید.
۳. حقیقت امر این است که تا نزدیکی‌های آخر کامنت‌تان تصور می‌کردم که شما از عرایض بنده جانبداری می‌کنید، چرا که به نحوی همان گفته‌های بنده را تکرار نموده‌اید. گفته‌اید که مسأله با جدایی دین و امور قومی از سیاست حل می‌شود. عزیز من، بنده مگر چیز دیگری گفته‌ام؟! بالاخره شما هم مشکلی را دیده‌اید که اکنون می‌فرمائید که مذهب و قومیت باید از سیاست جدا باشد. ای کاش در این مورد قدری استدلال می‌کردید. چگونه است که اگر من همین مسأله را گویم "جدایی طلبی" است، اما مال شما "وحدت طلبی"؟! یکی از مؤلفه‌های قومیت زبان است. بنده اتفاقاً پرسشهای بسیار مشخص دارم: بالاخره شما دولتمداری، نظام آموزشی، رسانه‌ای، اداری را بر اساس تنها و تنها یک زبان در کشور چندزبانی یک مشکل می‌دانید یا نه؟ اگر می‌دانید، این همان عرض بنده است. و اگر چنین است چرا از بنده انتقاد می‌کنید؟! اگر نیست، دیگر مقصود از جدایی قومیت از کشورداری چیست؟
۴. اینکه ترک زبان فارسی را در ایران رسمی کرده است یا نه، تغییری در این نمی‌دهد که زبان یکی از ابزار تبعیض و استثمار و استعمار است. این زبان می‌تواند انگلیسی باشد، فرانسوی، آلمانی، فارسی، کردی، عربی یا غیره. می‌گوئید ترک زبان فارسی را به زبان رسمی ایران تبدیل نموده است. آیا اگر همین ترک امروز بیاید و بگوید، زبان فارسی خوب است و شیرین است و زیبا، ولی من می‌خواهم در کنار آن زبان ترکی را نیز بعنوان زبان آموزشی و اداری و رسانه‌ای داشته باشیم، با آن چکار خواهید کرد؟ غیر از این: بنده می‌خواهم به زبان خود تکلم کنم، بنویسم و بخوانم و بیاموزم. چنانچه جلوی این خواسته‌ی من - تحت هر عذر و بهانه و به هر دلیلی - گرفته شود، عملی شوونیستی و فاشیستی است. آیا نیست؟
۵. تصور می‌کنم برای بار صدم باشد که تکرار می‌کنم: بحث من در مورد مردمان و سخنوران یک زبان معین، آن هم مردم فارس و زبان فارسی نبوده و نیست، بلکه بر سر نظامهای فکری و سیاسی است. شاید تعداد صفحات نوشته‌های این ناجیز در این مورد بین ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ صفحه‌ی کتابی باشد. در هیچ جایی کلامی ناباب و ناهنجار در مورد این مردم و این زبان بر سر زبان من جاری نشده است و نمی‌شود. اگر می‌خواهید آن را به زور دهان بنده بگذارید، بفرمائید. ولی این دیگر

به شما مربوط می‌شود و نه به بنده. کی یاد می‌گیریم مستند سخن گوئیم و اگر لحن طرف صحبت خود را نمی‌پسندیم، کل سخن ایشان را از سر تا ته زیر سوال نبریم؟

۶. فرموده‌اید که بنده با عصییت سخن گفته‌ام. آری، ممکن است چنین به گوش شما بخورد. اما این از نظر من تحیربرانگیز است، چرا که تنها کسانی که باید خود را مخاطب و متعارض سخنان بنده ببینند، که مریدان و مأموران جمهوری اسلامی ایران هستند و نه آنانی که مدعی هستند، آزاداندیش و دمکرات هستند. هر آنی که خود را مجبور به دفاع می‌بیند، هر آینه که کسانی چون من مبانی جمهوری اسلامی ایران به چالش می‌کشند، باید الزاما نزدیک‌های فکری با این رژیم داشته باشند. این امر طور دیگری قابل ارزیابی نیست. به هر حال بنده این کلام را نه از سر عصییت، بلکه از تحلیل موضوع مورد بحث و کاملا مستدل بر سر زبان آورده‌ام. این کلام صریح هستند. سخن گفتن چنین صریح و شفاف بر علیه بی‌عدالتی در طبیعت خود شمایی خشن‌گونه دارند. اعتراض به کشتار دگراندیشان نیز چنین است. بیا علیه تروریسم و ترور فرزندان این کشور توسط جمهوری اسلامی سخن بگو، اما متنی متین داشته باش! بر علیه جان گرفتن ندا سلطانی‌ها و فرزاد کمانگرها سخن بگو، اما به جمهوری اسلامی برنخورد!

۷. گفته بودید که تلاش رهبران کرد در ۶۵ سال گذشته معطوف به استقلال کردستان و نه دمکراسی بوده است. اولاً اینکه چرا باید تلاش برای استقلال غیردمکراتیک باشد؟! دوما شما اینجا نیز اشتباه می‌کنید. این چنین نبوده است. این تلاشها برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت مردم کردستان بوده است. استقلال و خودمختاری گزینه‌های ممکن در چهارچوب تعقیب این استراتژی بوده‌اند. آری از جمله هستند کسانی حتی در میان روشنفکران کرد که معتقدند که جمهوری کردستان یک قواری مستقل بوده است و کسانی که معتقدند که دستیابی به حقوق ملی در چهارچوب کشور ایران ممکن نیست و لذا باید در پی استقلال بود. بنده چنین نظری نداشته‌ام و ندارم. بدین معنی که معتقدم که جمهوری کردستان الزاما یک نظام مستقل نبوده است. این جمهوری در نظام پادشاهی آن زمان همان اندازه مستقل بوده است که جمهوری باسک در کشور پادشاهی اکنون اسپانیا مستقل است. یقین دارم که آنچه برای کرد در درجه‌ی نخست اهمیت دارد رفع ستم و کسب حقوق ملی می‌باشد، آن هم ترجیحا در یک ایران دمکراتیک. اما اگر این امر به دلیل سلطه‌ی فاشیسم و شوینیسیم در این چهارچوب آرزومندانه نامیسر باشد، خارج از آن. این سیاست جمهوری کردستان بوده و احزاب کردستان ایران در حال نیز از این استراتژی پیروی می‌کنند. نام نهادن آن بعنوان استقلال تنها می‌تواند از سوی آنانی صورت گیرد که قائل به هیچ حقوقی نیستند و می‌خواهند مستمسکی داشته باشند از سویی برای فریب توده‌های خود و از سویی دیگر برای سرکوب این جنبش. توجه کنیم ترکیب جامعه‌ی سویس را: وضع آلمانی‌های آنجا اگر بهتر از آلمانی‌های آلمان نباشد بدتر نیست؛ وضع ایتالیایی‌های آنجا بسی بهتر از وضع ایتالیایی‌های ایتالیا می‌باشد. همین طور است وضع فرانسویهای آنجا. لذا با وجود اینکه سه دولت مقتدر آلمان و فرانسه و ایتالیا داریم، هیچ گرایشی برای پیوستن این گروه‌های ملی سویس به این کشورها قابل رؤیت نبوده است. من معتقدم که سعادت من در یک ایران دمکراتیک و فدرال اگر بیشتر از یک کردستان مستقل نباشد، مطمئنا کمتر نخواهد بود. برای من آزادی مهم است. این آزادی می‌تواند در یک ایران واقعا دمکراتیک بیشتر از یک کردستان مستقل تأمین باشد، مشروط بر اینکه این ایران زیر سلطه‌ی فاشیسم مذهبی و قومی نباشد و به قول شما عنصر مذهب و قومیت در آن نقشی نداشته باشد. این اعتقاد همواره چراخ راهنمای عمل من بوده است.

اول فوریه‌ی ۲۰۱۱

<http://radiozameh.com/content/%D9%85%D9%84%DB%8C%E2%80%8C%DA%AF%D8%B1%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%A7%D9%81%D8%B1%D8%A7%D8%B7%DB%8C?page=1&nocache=1#comment-1579>